

# مالکیت در گذر زمان

علی حقیقت

به نام آن که جهان را آفرید و انسان را و خرد را

و ستایش بی حد و شکر بی عد او را سزا است که خالق هستی است. و عزت و تعظیم بر رسول گرامی او محمد (ص) و تبار پاک سرشت وی و سپاس او را که توان داد تا پیاموریم و بیندیشیم و به یاری قلم - هر چند قاصر و ضعیف - باز گو کنیم آنچه را که آموخته ایم. و منت او را که هم اکنون فضلش یار شد و امکان گفتار فراهم کرد تا آموخته های محدود و ناچیز خود را در باب ملک و مالکیت در گذر زمان باز گو کنیم.

در فرهنگ دهخدا ملک و مالکیت به شرح ذیل تعریف شده است:

- ملک: چیزی را به اختیار خود آوردن، چیزی را به قدرت و استبداد در اختیار گرفتن، در قبضه تصرف در آوردن است.

- مالکیت: حقی است که انسان نسبت به شیء دارد و می تواند هر گونه تصرفی در آن بکند. حق استعمال و بهره برداری و انتقال یک چیز به هر صورت.

اما در این مقوله مقصود بیان آنچه به عنوان معنای مالکیت در فرهنگ های لغت نوشته یا اصطلاح امروزی است، نیست بلکه ریشه و این که چگونه ملک و مالکیت به وجود آمده و در طی تاریخ چگونه بوده، مد نظر است.

ممارست و مطالعه و غور در سابقه تاریخی به این جا می‌رسد که واژه‌های مالک و مالکیت در ازلیت ریشه دارند: چه هر چه هست مخلوق خداست و همه چیزها در ید قدرت قاهره او قرار دارد. با نگاهی به متون و معتقدات اسلامی در می‌یابیم که مالک از اسماء الحسنی و صفات ذاتی حضرت باری تعالی است و در این باره آنچه سهم و حق انسان تعیین شده، تسلط و بهره برداری از موهبت‌هایی است که به رسم امانت و ودیعه خداوندی به او سپرده شده و اصلیت آن به ذات اقدس او تعلق دارد. آیه شریفه «لله ما فی السموات و ما فی الارض» و بسیاری آیات دیگر قرآن کریم، رهنمود روند خلقت جهان هستی است و نیز نشان از پیدایش ملک و تأیید مالکیت او دارند تا آن جا که همه روزه می‌خوانیم و تکرار می‌کنیم که: «الحمد لله رب العالمین، الرحمن الرحیم، مالک يوم الدين».

آیه ۱۴ سوره مبارک الرحمن (خلق الانسان من صلصال کالفخار) و ۳ همان سوره و آیه ۳۷ سوره کهف (خلقک من تراب ثم من نطفه) و ۴ سوره نحل و ۲ سوره علق و آیاتی دیگر به وضوح شرح خلقت آدم را دارد و آیات ۳۴ و ۳۵ سوره بقره نیز بر این توضیح است که:

آدم و حوا با اغوای شیطان نافرمانی کردند و با تناول میوه درخت ممنوعه لغزش یافتند و از بهشت رانده شدند. جالب این که این داستان در سوره‌های دیگر تکرار شده است و نکته قابل تعمق و تشریح در آیات مذکور، فرمان خداوند در استفاده مطلق آدم از میوه باغ بوده، نه واگذاری مالکیت باغ به آدم.

قبل از نزول قرآن کریم، سایر کتب آسمانی نیز در این زمینه‌ها مطالبی عبرت‌آموز دارند که از جمله بخش اول تورات که سفر پیدایش یا تکوین نام دارد و باب سوم راجع به خلقت آدمیان چنین می‌گوید:

«خداوند آدم را از خاک زمین سرشت و در بینی او روح و حیات دمید و آدم نفس زننده شد و با حوا در باغ عدن جای گرفت. در وسط باغ دو درخت بود. یکی درخت معرفت و دیگری درخت حیات نام داشت و خداوند آدم و حوا را از خوردن میوه آن‌ها منع کرده بود. روزی مار حوا را به خوردن میوه درخت معرفت ترغیب کرد و او پس از خوردن

میوه از این درخت، از برکت تناول این میوه از نعمت عقل و معرفت بهره‌مند شد و چون خلاف دستور خدا از میوه خوردند برای آن که به میوه حیات دست نیابند از بهشت رانده شدند.

جالب توجه است که بنا به گفته بوقل لایارد مستشرق انگلیسی به اعتبار کتیبه‌های سنگی که در حفاریات پیدا شده و هم اکنون در موزه‌های انگلیس است این حکایت قبل از موسی و پیش از تورات با مختصر تفاوتی در میان آکدی‌ها و سومری‌ها شهرت داشته و از آنان به کلدانی‌ها و آشوری‌ها رسیده است. بر کتیبه مذکور حکایت مرقوم چنین به تصویر کشیده شده پیکره مرد و زنی حک شده که درختی در وسط آن‌ها نقش بسته و ماری در پشت سر زن نمودار است. این نقش به قصه آدم و حوا و اغوای آن‌ها به عبارت فوق تعبیر و تفسیر شده است.

ویل دورانت، مورخ انگلیسی می‌گوید داستان‌های لذت‌بخش آفرینش و فریب خوردن آدم و توفان نوح از افسانه‌های بین‌النهرین گرفته شده که ریشه‌های آن‌ها به سه هزار سال قبل از میلاد یا بیش‌تر از آن می‌رسد. وی احتمال می‌دهد که این داستان‌ها را یهودیان در زمان اسارت خود در بابل از مردم آن سرزمین اخذ کرده باشند. احتمال بیش‌تر آن است که پیش از آن زمان، از منابع سومری و سامی قدیم که مشترک میان تمام مردم شرق نزدیک بوده است این داستان‌ها به ایشان رسیده باشد.

به هر حال به هر یک از دلایل مذکور آدم خلق می‌شود و در باغ عدن مستقر می‌گردد. با اغوای شیطان حریص می‌شود و به آنچه برای او مقرر شده راضی نمی‌گردد و از حد خود خارج شده، با میل و حرص داشتن تمامی آنچه موجود بوده از میوه ممنوعه‌ی خورد و از بهشت رانده می‌شود و روی زمین جای می‌گیرد. آنگاه صفت آز و حرص و زیاده‌طلبی او به فرزندانش منتقل می‌گردد. به روایت آیات ۳۶ و ۳۷ سوره مائده، قایل فرزند آدم که با طغیان و غلبه حسادت در او خودکامگی و خودبینی و بالاخره انحصارطلبی را طالب و تجربه می‌کرد، برادر خود هابیل را به قتل رساند و اولین فاجعه و جنایت را مرتکب شد و از زیانکاران عالم شد.

مورخان می‌نویسند ده‌ها هزار سال گذشته تا آدم درختی ذی تکامل پیدا کرد و انسان گونه شد. انسان در این مرحله به وسیله امتیازات خود توانست ابزار بسازد و سخن بگوید. قدیمی‌ترین ابزاری که از انسان ماقبل تاریخ برای ما به ارث رسیده ابزار شکار و ماهیگیری است. استفاده از گوشت، سرانجام به استفاده از آتش و اهلی کردن حیوانات منتهی شد. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که پناهگاه انسان بدوی در این مرحله دیوار ندارد و منتها سقفی دارد که روی چهار ستون چوبی قرار گرفته است.

مارکس نخستین تشکل اجتماعی و گردهمایی انسان را جامعه اشتراکی یا کمون نامید که تعلق به زمانی دارد که بشر اولیه در غارها به صورت دسته‌جمعی زندگی می‌کرد و مردان دسته‌جمعی به شکار پرداخته و عملاً مالکیتی وجود نداشت و به تدریج با دستیابی و کشف راه‌های جدیدتر برای تهیه غذا (کشاورزی و رام کردن حیوانات و در نتیجه دامپروری) به تدریج شیوه تولید و روابط تولیدی نیز تغییر یافت و این تغییر باعث پیدایش پدیده مالکیت درون کمون اولیه شد و استفاده بیش‌تر از زمین و وابستگی فزاینده تولید به زمین یا انقلاب کشاورزی باعث شد که بشر وارد دوره سوم تکامل تدریجی خود شود که مارکس آن را دوره فئودالیزم می‌نامد.

به عقیده آن تری وایت، در طول یک میلیون سالی که از عمر بشر می‌گذرد، بزرگ‌ترین پیروزی و موفقیتی که نصیب آدمی شده سخن گفتن و کشف آتش و کشاورزی است.

و انسان این موهبت‌ها را در تشکیل دوران جامعه اشتراکی که از جمله دسته‌بندی مسیر تحولات انسانی از نظر جامعه‌شناسان است به دست آورده است.

ویل دورانت نیز می‌نویسد در مراحل اولیه تکامل اقتصادی، غریزه مالکیت بسیار ضعیف بود و در بین اقوام ابتدایی زمین به صورت اشتراکی ملک همگان بود و لذا دو مفهوم مال من و مال تو که عمدتاً آتش احسان را در دل‌ها می‌کشد در نزد آنان وجود نداشت؛ ولی بعدها در نتیجه پیشرفت زراعت و گله‌داری و تکامل وسایل تولیدی و ازدیاد محصول در تمام شاخه‌ها، اعم از کشاورزی و گله‌داری بشر قادر به تولید بیش از احتیاج

خود شد. در نتیجه بنیان مالکیت و تولید اشتراکی متزلزل شد و مالکیت خصوصی به وجود آمد؛ لکن بشر در این مرحله نیز باقی نماند و به فکر افتاد که از نیروی کار خود و دیگران بهره‌برداری کند. از این پس جامعه بشری به طبقه ارباب و بنده تقسیم شد و انقلاب عظیمی در خانواده پدید آمد و بهره‌برداری نصیب مرد شد و زن مقام دوم را احراز کرد.

به عقیده جامعه‌شناسان در دوره‌ای که سرحد میان مرحله وسط و مرحله بالای بربریت است، از خانواده سند باسمیک خانواده مونوکامیک بر اثر وحدت زوج و زوجه به وجود می‌آید و مراد از تشکیل این خانواده این است که بچه‌ها از یک پدر مشخص و غیرقابل انکار به وجود بیایند و وارث و مالک ثروت پدر خود بشوند و پیدایش خانواده مونوکامیک یکی از نشانه‌های مشخص کننده تمدن است که در کنار مالکیت خصوصی در جوامع بشری ظهور کرده است.

در عصر حجر قدیم که ششصد هزار سال طول کشید، صیقل دادن سنگ، زراعت و گله‌داری و خانه‌سازی جزء فعالیت‌های انسان در این دوره شد و در عصر بربریت کشف کشاورزی انسان را ملزم کرد که در کنار مزرعه‌هایش باقی بماند و سکونت گزیند و بدین ترتیب بود که دهکده‌ها و شهرها به وجود آمد و جامعه طبقاتی و در نتیجه مالکیت فئودالی بروز کرد.

برای در هم گسستن زنجیره‌های اسارت و رهایی از ستم ستمگران فئودال، انسان به ناچار قانونمند شد. در کهن‌ترین اسناد مکتوب جهان کل نبشته‌های دوران آغاز نگارش که تاریخ آن‌ها به حدود ۳۲۰۰ سال قبل از میلاد باز می‌گردد شاهد علائمی تصویری هستیم که زبان شناسان آن‌ها را (جمع‌آورنده مالیات سرزمین، جمع‌آورنده مالیات) تعبیر کرده‌اند و شاهد وجود قانون حتی قبل از تاریخ مرقوم است.

از قدیمی‌ترین متون قانون که در دست داریم به ترتیب، لوح منتسب به اورنمو<sup>۱</sup> نخستین فرمانروای سلسله اور از قبایل سومر و مربوط به سال ۲۰۹۵ قبل از میلاد است که یکی از مواد آن توجه به تقسیم میراث است و بعد از آن قانون اشنونا یا تل حرمل است که

با شرح مختصری از خلق و تاریخ جهان آغاز شده و سپس به مسائل اجتماعی و اقتصادی از جمله خرید و فروش پرداخته و سپس به قانون لپیست عشتار، مربوط به سال‌های ۱۹۳۴-۱۹۲۴ که در سال‌های مذکور سلطنت قسمت اعظم بین‌النهرین را داشته است برمی‌خوریم که به زبان سومری بوده و در سال ۱۹۴۷ ترجمه شده است. برخی مواد این قانون درباره زمین و باغ‌های میوه، حقوق رعیت و ارث گفتگو دارد و بالاخره قانون حمورابی را در پیش رو داریم که مربوط به سال ۱۹۷۲ تا ۱۷۵۰ قبل از میلاد است. این قانون بی‌شک مهم‌ترین مکتوب زمان بابلی قدیم و منتسب به یکی از بزرگ‌ترین فرمانروایان بین‌النهرین و سیاستمداری ورزیده به نام حمورابی از قوم اموری است که مترجمان و محققان متون باقیمانده آن را به ۲۸۲ ماده تقسیم کرده‌اند و حاوی کلیه مقررات اجتماعی و اقتصادی است و به طریقی مقررات تسلط بر املاک و مستغلات و دارایی و ارث و غیره را بیان کرده و بالاخص به مسائل ارث و مزرعه و عملکرد و قراردادهای راجع به آن پرداخته شده و از موارد جالب توجه این که در بندی از آن آمده است: «در هیچ موردی مزرعه یا باغ میوه، خانه متعلق به یک سرباز، یک مأمور یا یک تیولدار قابل فروش نیست». در مورد دیگر می‌گوید: «اگر شخصی یک مزرعه آیش را به مدت سه سال برای کار کردن اجاره کرد ولی آن قدر تنبل بود که مزرعه را بهبود نبخشید در سال چهارم باید مزرعه را با کلنگ و خیش تسطیح کند و آن را به صاحب مزرعه بازگرداند. در جایی دیگر آمده است: «در هیچ موردی یک سرباز مأمور یا تیولدار نمی‌تواند هیچ مقدار مزرعه یا باغ میوه یا خانه‌اش را که متعلق به تیول او، همسر یا دخترش است واگذار کند».

به جرأت می‌توان گفت که در هیچ یک از بندهای ۳۶ گانه قوانین مذکور که درخصوص مزرعه و مسائل جنبی و مربوط به آن است دلیلی بر مالکیت محض ملاحظه نمی‌شود بلکه کلاً دلالت بر بهره‌برداری و انتفاع از زمین و خانه و هرگونه مالکیت دیگر در قالب انحصاری و طبقاتی دارد. ظهور و اشاعه مسیحیت جامعه بشری را در راهی نو انداخت که همان دوران رشد اقتصاد بردگی و عصر مبارزات طبقاتی است. پیدایش حکومت‌ها و شاهان که حاصل زندگی شهرنشینی و تحول فرهنگ در روستا بود به خصوص زمین را در

اختیار پادشاهان و رئیس حکومت قرار داد و حتی تابع قوانینی چون قانون ضبط اراضی حمی (یعنی قرق کردن) بود و آن عبارت از اختصاصی کردن قطعاتی در زمین و چراگاه‌ها و بیشه‌زارها و جلوگیری از دیگران در استفاده و بهره‌برداری از آن است؛ امری که از جمله امتیازات اشراف است و هر جا قدرتمند و امیر و فرمانروای مستبد و زورگویی بود که خود را مالک جان و مال و اراضی مردم می‌دانست، اراضی و جاهای سرسبز و خرم را قرق می‌کرد.

با ظهور اسلام، مالکیت شکلی دیگر گرفت. پیامبر اکرم (ص) برای ایجاد جامعه قسط و استقرار مساوات اجتماعی و اقتصادی با مالکیت و حاکمیت طبقات قدرتمند در افتاد و اعلام کرد که حق استفاده از منابع و مواهب طبیعی حقی است عمومی و نیازمندی‌های اساسی و عمده مردم یعنی آب و مرتع و منابع سوخت را در مالکیت اشتراکی جامعه قرار دارند و با اعلام لاحمی *لا اله الا الله* طومار امتیازات نور چشمی‌ها و غارتگران اجتماعی را درید و حمی را لغو کرد و مالکیت فئودالی زمین را نفی فرمود و زمین و سایر منابع طبیعی را که بیش از قرن‌ها در نقاط مختلف دنیا تحت تملک انحصاری گردنکشان و امپراتوران فرمانروایان یا سران قبایل بود به مالکیت عمومی برگردانید و زمین را که بفرموده «ان الارض لله تعالی جعلها وقفاً علی عبادہ» در اختیار کسی قرار داد که به طور مستقیم در آن به بهره‌برداری و کار مشغول بود و مقرر فرمود هر که زمینی را سه سال متوالی و بدون علت عاطل و راکد و بدون استفاده گذارد از او گرفته می‌شود.

و لذا بر این سنت ملاک و ضابطه و پایه مالکیت چیزی غیر از زور شد. تنها پایه‌ای که پیامبر (ص) برای حق انتفاع شناخته کار است؛ یعنی اسلام تنها بر کار و آنچه از کار به دست می‌آید حق انتفاعی را به طور نسبی و اعتباری به رسمیت شناخته است و هدفش تحقق بخشیدن به شرایطی است که در آن انسان به راستی مالک (اعتبار محدود و نسبی) کار خویش است. یا اصل مشهور «الزرع للزارع و لو کان غاصباً» آب پاکی روی دست نظریه پردازان می‌ریزد که مالکیت را حق مطلق و انحصاری معرفی می‌کنند و سهم انسان را فقط براساس آیه شریفه «الناس مسلطون علی اموالهم» فقط تسلط و بهره‌برداری از اموال در

قبال کار می‌داند و در واقع مالکیت مختص ذات احدیت اعلام می‌شود و انسان امانتدار موهبت‌های او. همان واقعیت آرام‌بخش که در این بیت زیبا و مشهور با گوش و هوش همه ما آشنایی دیرین دارد:

در حقیقت مالک اصلی خداست      این امانت چند روزی نزد ماست